یک بار دیگر حکومت ولایی

محسن کدیور

قسمت دوم

مورد چهارم: «حاصل سخن، اشکالات مطرح شده در اینجا عیناً از کتاب دراسات نقل شده، با این تفاوت که در کتاب دراسات این شبهات به عنوان اشکال مقدر مطرح شده و پس از آن به تمامی آنها پاسخ داده شده است، اما نگارنده در اینجا فقط اشکال را مطرح کرده و از درج پاسخ آنها سرباز زده است.» (نقد/۹۲) «این که نگارنده ادعا می کند که واژه حاکم در لغت عرب، به معنای والی نبوده، بلکه فقط در مورد قاضی استعمال می شود، پس چگونه در ذیل روایت العلماء حکام علی الناس به این مسأله هیچ گونه اشاره‌ای نشده و ادعا نکرده که حکام نیز در آنجا در مورد قاضی استعمال شده است.» (نقد/۹۶)

پاسخ: مناقشه فوق درباره اشکال دوم در نقد مقدمه ششم مقبوله عمربن حنظله مطرح شده است. اولاً: استاد آیت الله منتظری مطلب فوق الذکر را به عنوان اشکال چهارم مطرح کرده‌اند، و برخلاف ادعای ناقد محترم به آن پاسخ نگفته‌اند تا نگارنده از درج پاسخ سرباز زده باشد. خلاصه نظر معظم له در این باب این است که حکومت و مشتقاتش در کتاب و سنت در خصوص قضاوت غلبه دارد. در خارج از این موضع نیز تصریح کرده‌اند: «با تتبع در کتاب و سنت ظاهر می‌شود که حکم و حکومت و حاکم اکثر استعمالاتشان را در قضاوت و قاضی است و گاهی نیز در ولایت عامه و والی استعمال می‌شوند.» (دراسات ۱/۲۳۴)

ثانیاً: این ادعای ناقد محترم که صاحب دراسات مناقشات هفت گانه بر مقبوله عمربن حنظله را به عنوان شبهات مقدر و فرضی مطرح کرده و به همه آنها هم پاسخ داده، صحیح نیست. راستی پاسخ معظم له به مناقشات اول و چهارم چیست؟!

ثالثاً: این که ناقد محترم به نویسنده نسبت داده که «واژه حاکم در لغت عرب به معنای والی نبوده، بلکه فقط در مورد قاضی استعمال می‌شود» تحریف و کذب محض است. آنچه در حکومت ولایی نوشته‌ام این است: «حکومت و مشتقات آن در کتاب و سنت غالباً در خصوص قضاوت استعمال شده است ... در زبان عربی که ملاک بحث فقهی و استنباط از کتاب و سنت است، حاکم ظاهر در قاضی است. لذا ظهور حکومت در ولایت و زمامداری قطعاً مردود است.» (حکومت ولایی ۵/۳۰۴-۳۰۵) در شگفتم که ناقد محترم چگونه تفاوت بین غلبه دراستعمال و ظهور با انحصار در استعمال و معنی را در نیافته است.

رابعاً: استعمال حکام در روایت العلماء حکام علی الناس در معنای زمامداری هیچ منافاتی با مبنای فوق ندارد چرا که استعمال حاکم در غیر قاضی بعنوان استعمال غیرغالب مجازاست و با وجود قرینه چنین معنایی متعین. با این همه دراین روایت بحث دراین است که متعلق زمامداری چیست؟ آیا زمامداری بر قلوب است یا زمامداری بر ابدان و زعامت سیاسی؟ برای تکمیل مطلب می توان نکات یاد شده را در صدر نقد مقدمه سوم روایت العماء حکام علی الناس اضافه کرد.

اگر خبری به لحاظ سندی ضعیف باشد، اما در مقام افتاء مورد استناد مشهور قرار گرفته باشد، این شهرت ضعف سندی روایت را جبران می کند

مورد پنجم: «تمامی این مناقشات در کتاب دراسات نقل شده، اما با این تفاوت که اگر نگارنده اندکی دقت می کرد، پاسخ آنها را نیز درمی یافت زیرا صاحب کتاب دراسات این مناقشات را بعنوان اشکال مقدر در مورد مقبوله نقل کرده، سپس به تمامی آنها جواب داده است.»(نقد/۹۸)

پاسخ: بحث در اشکال اول به مقدمه ششم مقبوله عمربن حنظله است.

اولاً: آنچنان که گذشت برخلاف ادعای نگارنده، مناقشات ذیل مقبوله در دراسات همگی اشکال مقدر نیستند و استاد نیز به همگی پاسخ نداده است.

ثانیاً: این اشکال برگرفته از مناقشات دوم و سوم دراسات (۱/۴۲۷-۴۲۶) است که با استاد با عبارات اللهم الا ان یجاب و اللهم الا ان یقال به آنها پاسخ داده است. نگارنده متواضعانه پاسخ های این فقیه بزرگ را به اشکالات یاد شده ناتمام می دانسته و می داند، آنچنان که «فتأمل» آخر مناقشه دوم دراسات نیز آنچنان که در مجلس درس مطرح شده اشاره به توجه معظم له به ناتمامی اجمالی پاسخ ارائه شده است.

ثالثاً: نویسنده اشکال را با اشراف به متن و مناقشه استاد و پاسخ های ایشان تقریر کرده است، به نحوی که مقایسه اشکال مطروحه در حکومت ولایی و دو مناقشه مطروحه دراسات نشان می دهد که اشکال جدیدی ارائه شده، هرچند شاگرد در هر حال وامدار استاد خویش است. بعنوان نمونه درمتن مناقشه دراسات به هیچ وجه ولایت به ولایت کبری (زمامداری) و ولایت صغری (استانداری و فرمانداری) اشاره نشده، بلکه استاد در متن دو پاسخ خود به این تقسیم اشاره کرده‌اند نگارنده با ادغام این نکته درمتن اشکال، اشکالی فربه تر ارائه کرده است.

رابعاً: نویسنده با اضافه کردن عبارت «رجوع کنید به» به منبع اولیه اشکال در پاورقی، در پی تذکر این نکته بوده که مطلب عیناً از منبع مربوطه نقل نشده است، بلکه اقتباس است. اما پذیرفتنی است که برای رفع هرگونه سوءتفاهم پاورقی صص ۳۳۰ «این گونه تکمیل و تصحیح شود: ۱.اقتباس از مناقشات و پاسخ های استاد آیت الله منتظری، دراسات ۱/۴۴۷-۴۲۳»

نتیجه: از دو اشکال ناقد محترم در مورد نقل قول نویسنده از دراسات درباره نقد مقدمه ششم مقبوله، اشکال اول کاملاً ناوارد و اشکال دوم فی الجمله وارد است و با اصلاح جزئی پاورقی مرتفع می شود.

مورد ششم: «در نقد مقدمه سوم، نگارنده عباراتی را به شیوه‌ای نادرست از کتاب دراسات نقل کرده... با این تفاوت که مؤلف این کتاب پس از نقل این اشکالات پاسخ آنها را نیز نگاشته و تمام آنها را بی پایه و اساس دانسته است.»(نقد/۱۲۷)

در دراسات شبهاتی که امکان دارد به ذهن خواننده خطور کند مطرح شده سپس به تمامی آنها پاسخ می دهد، اما متأسفانه نگارنده فقط اشکالات را مطرح کرده و از نقل پاسخ های داده شده سرباز زده است (نقد/۱۳۳)

پاسخ: نویسنده مقدمه سوم روایت الفقهاء حصون الاسلام را به تفصیل و از جمله با عباراتی از کتاب البیع امام خمینی گزارش نموده و نقد آن را براساس آرا استاد آیت الله منتظری دراسات با اشاره به نکته‌ای از انوار الفقاهه تقریر کرده است. در بحث از این روایت، استاد ابتدا به بحث از سند و متن روایت پرداخته‌اند، در قسمت دوم بحث نظریه نصب را از دیدگاه قائلان آن تقریر کرده‌اند و در انتهای این قسمت متذکر می شود: «هذه غایه تقریب الاستدلال بالحدیث الشریف لنصب الفقهاء ولاه»، در قسمت سوم بحث با عبارات «ولکن لاحدان یقول» و «یمکن ان یقال ایضاً» به مناقشه در دلالت روایت پرداخته اند. ایشان در این قسمت دو مناقشه مطرح کرده‌اند، مناقشه اول اشکال بر دلالت حدیث بر انتصاب فقیهان و مناقشه دوم اشکال به دلالت حدیث به ولایت فقها فراتر از حوزه تبلیغ احکام و پاسداری علمی از دین است. در قسمت چهارم با عبارات «اللهم الا ان یقال» به مناقشه دوم پاسخ داده‌اند: «اللهم الا این که گفته شود «حصون» مطلق است و با اطلاق خود شامل حفظ اسلام (در سه ناحیه) علمی، سیاسی و اجرایی می شود، پس وجهی برای اخذ به قدر متیقن نیست و امام صادق(ع) نیز فرموده است: گرمن پیروانی به تعداد این بزغاله ها داشتم، قیام می کردم، آنچنان که در جای خود گذاشت.»(دراسات ۱/۴۷۴)

اولاً: برخلاف ادعای ناقد محترم مبنی بر این که «دراسات شبهاتی که امکان دارد به ذهن خواننده خطور کند مطرح کرده و سپس به تمامی آنها پاسخ می دهد» صحیح نیست، از سویی مناقشات مطرح شده، مناقشاتی جدی و فراتر از مناقشات مقدر و فرضی است. از سوی دیگر اینگونه نیست که استاد به تمامی مناقشات مطروحه پاسخ داده باشند، بلکه از دو مناقشه طرح شده، مناقشه اول را پذیرفته و رأی نهایی ایشان محسوب می شود. آری مناقشه دوم را پاسخ داده‌اند. ثانیاً: نویسنده از مناقشه اول استاد با ذکر منبع در نقد مقدمه چهارم و از مناقشه دوم معظم له با ذکر منبع در نقد مقدمه سوم استفاده کرده است. نویسنده متواضعانه پاسخ این فقیه بزرگ را به مناقشه دوم - که در بالا عیناً نقل شد- ناتمام می دانسته و می داند. لذا مضمون این پاسخ را در صدر تبیین مقدمه سوم قبل از نقل قول از امام آورده است: «از اطلاق عبارت «الفقهاء حصون الاسلام» استفاده می شود که فقهاء نه تنها حافظ شریعت و احکام اسلامند بلکه مأمور اجرای آن نیز هستند، این مهم جز با به دست گرفتن زعامت سیاسی و ولایت تدبیری میسر نیست. هیچ قیدی بر این اطلاق در متن روایت نمی شود.» («حکومت ولایی/۳۱۴-۳۱۳) وجه ناتمامی پاسخ یادشده را نیز همان می دانم که از انوار الفقاهه نقل کرده‌ام: «آری روایت خالی از اشعار به اجرای احکام نیست، اما مسأله خطیری همانند ولایت فقیه را با امثال این گونه اشعارات نمی توان اثبات کرد.»(حکومت ولایی ۳۱۶)

ثالثاً: با توجه به نکات فوق در پاورقی شماره ۳ صفحه ۳۱۶ حکومت ولایی قصوری رخ داده، جهت امتنداری کامل این پاورقی به شکل ذیل تکمیل و اصلاح می شود: ابرگرفته از مناقشه استاد آیت الله منتظری، دراسات ج ۱ صص ۴۷۴، هرچند معظم له در نهایت مقدمه سوم را تمام دانسته‌اند.] اشکال ناقد محترم در اینجا وارد بوده و از تذکر ایشان سپاسگزارم.

نتیجه: از شش مورد ادعای حذف پاسخ استاد در اشکالات مطروحه در کتاب، دریک مورد اصولاً استاد به استاد نشده بود. در سه مورد نیز استاد به اشکالات پاسخی نداده‌اند تا پاسخ ها توسط نگارنده حذف شود. در این چهار مورد ایراد ناقد محترم ناوارد است. در یک مورد نگارنده اشکال را با توجه به مناقشه و پاسخ استاد تقریر کرده که با تبدیل پاورقی از «رجوع کنید به استاد» به «اقتباس از اشکال و پاسخ استاد» مشکل مرتفع است. تنها در مورد ششم ایراد ناقد محترم وارد است و به شرحی که گذشت نگارنده در پاورقی قصور کرده است.

اشکال پنجم: ناقد محترم مدعی شده است که نگارنده در حالی که در نقد مقدمه سوم حدیث الفقهاء امناء الرسل شهرت عملی روایت را جابر ضعف سند دانسته در روایات السلطان ولی من لاولی له و مجاری الامور بیدالعلماء و مقبوله عمربن حنظله و توقیع کثرت استعمال روایت را جبران کننده ضعف سند آن ندانسته و این یعنی تناقض گویی. (نقد/۲۷، ۷۲، ۱۰۵، ۱۳۲.)

پاسخ: اولاً: مشهور بر آن است که اگر خبری به لحاظ سندی ضعیف باشد، اما در مقام افتاء مورد استناد مشهور قرار گرفته باشد، این شهرت ضعف سندی روایت را جبران می کند. نویسنده چه در زمان نگارش حکومت ولایی، چه اکنون ادله مشهور را تمام ندانسته، قائل به «عدم حجیت شهرت عملی» است. در کتاب حکومت ولایی در موارد متعددی به این مبنا تصریح کرده‌ام (از جمله صفحات ۲۴۷، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۶)

ثانیاً: نویسنده در قول به «عدم حجیت شهرت عملی» تنها نیست. جمعی از بزرگترین فقیهان معاصر بر این مبنا سلوک کرده به عدم اعتبار شهرت عملی تصریح کرده‌اند، بعنوان نمونه مرحوم آیت الله سیدابوالقاسم موسوی خویی: «التحقیق عدم کون عمل المشهور جابراً علی تقدیر کون الخبر ضعیف السند فی نفسه و لاعراضهم موهناً علی تقریر کون الخبر صحیحاًاو موثقاً فی نفسه، بل المیزان فی حجیه الخبر تمامیه سنده فی نفسه»(مصباح الاصول، ج ۳، ص ۱۴۳) به نظر این فقیه بزرگ قول به جبران ضعف سند روایات با عمل مشهور چه در ضعیف چه در کبری ناتمام است. اما در کبری به واسطه ناتمامی ادله مثبتین، اما در صغری، زیرا که اثبات استناد مشهور به خبر ضعیف در مقام عمل و فتوی دشوارتر از اثبات کبری است. (نیز رجوع کنید به استاد آیت الله شیخ جواد تبریزی، اسس القضاء و الشهادات ص ۲۹.) با توجه به آنچه گذشت خالی از لطف نیست که به ادعای ناقد محترم در زمینه شهرت عملی توجه کنیم: «این قاعده، بعنوان یکی از معتبرترین قواعد اصولی و رجالی مطرح و اتقان آن بر اصل فن واضح و مبرهن است، به گونه‌ای که می توان ادعا کرد هیچ فقیهی بر بطلان آن معتقد نبوده و هیچ خدشه‌ای نیز بدان وارد نگردیده، از این روست که نگارنده برای ادعای خود نتوانسته به هیچ مستند فقهی تمسک جوید، لذا کلام هیچ فقیهی بعنوان تأیید در ذیل ادعای ایشان به چشم نمی خورد.»(نقد/۱۰۷) ادعای فوق نمونه بارزی از میزان اطلاعات فقهی اصولی ناقد محترم است.

ثالثاً: در نقد مقدمه اول روایت الفقهاء، امناءالرسل در کتاب حکومت ولایی (ص ۲۶۲) نوشته‌ام: «در سند حدیث نوفلی و سکونی هستند، درباره مذهب و اعتبار این دو راوی بحثی معروف در کتب رجال مطرح است. لذا برخی فقها در اعتبار سند این روایت خدشه کرده‌اند، اما از آنجا که این سند در بسیاری از ابواب فقهی بدون تردید مورد عمل فقها واقع شده و وثاقت سکونی نیز ثابت است، لذا می توان از اشکال سندی صرف نظر کرد.» توجه به مفاد عبارت یاد شده نشان می دهد که:

۱.اشکال سندی روایت از ناحیه دو راوی است: سکونی و نوفلی. اما در نزد نویسنده: «سکونی قطعاً ثقه است» و «نوفلی علی الاظهر ثقه است»(پاورقی ص ۲۶۲ حکومت ولایی.)

۲-این سند، سند بسیاری از روایات متفاوت درابواب مختلف فقهی است که فارغ از مضمون آنها مورد عمل فقها واقع شده است. نکته اخیر از سوی نویسنده از دو حیث مورد استفاده واقع شده است:

اول بعنوان مؤید و مشخص است که امری که اعتبار دلیل را فاقد است، بعنوان مؤید قابل استفاده است. دوم: قول به عدم اعتبار شهرت عملی(یعنی نفی حجیت تعبدی) مانع از این نیست که اگر مورد خاصی باعث وثوق مستنبط به صدور روایت شود، در آن مورد به واسطه همان قرینه صدق به روایت عمل کند، چرا که مدار وثوق به صدور است. در ما نحن فیه عمل فقها در ابواب مختلف فقهی به روایات متفاوت با این سند، می تواند قرینه وثوق موردی محسوب شود.

با توجه به نکات فوق، ادعای تناقض بین عبارت فوق (نقد مقدمه اول روایت الفقهاء امناء الرسل) با نفی فوق به جابریت ضعف سند با عمل مشهور صحیح نیست، چرا که در تناقض نه وحدت شرط است. در یک طرف عمل مشهور بعنوان دلیل نفی شده و در سوی دیگر از عمل مشهور بعنوان مؤید (نه دلیل) استفاده شده چرا که عدم پذیرش تضعیف سکونی و نوفلی، سندرا فی حد نفسه لایأس به می کند، نیازی به جابریت ضعف سند نیست، چرا که ضعفی درکار نیست. بعلاوه آنچه نفی شده اعتبار عمل مشهور بعنوان دلیل عام و تعبدی است و آنچه استناد شده، در حد وثوق موردی ناشی از قرینه خاص است.

متأسفانه ناقد محترم کلام نگارنده را تحریف کرده تا تناقض ادعایی را موجه جلوه دهد: «از آنجا که این سند در بسیاری از ابواب فقهی بدون تردید مورد عمل فقها واقع شده لذا می توان از اشکال سندی صرف نظر کرد» (نقد/۱۰۵) حال آن که جمله «وثاقت سکونی نیز ثابت است» از وسط عبارات فوق حذف شده و به عبارت «نوفلی نیز علی الاظهر ثقه است» در پاورقی همان صفحه توجهی نشده است. به هر حال اشکال تناقض وارد نیست.

اشکال ششم: سخن نگارنده در اینجا (نقد مقدمه پنجم روایت اللهم ارحم خلفایی) با آنچه در نقد مقدمه دوم آورده در تضاد است. نگارنده در مقدمه دوم ادعا می کند روایت در شأن و منزلت امامان معصوم(ع) وارد شده و منظور از «خلفایی» امامانند. اگر این را بپذیریم چگونه می توان ادعای دیگر نگارنده را در نقد مقدمه پنجم پذیرفت که می نویسد: تنها وظیفه‌ای که برای خلیفه در این روایت مشخص شده تبلیغ و نشر احکام است. بنابر ادعای نگارنده در این دو عبارت باید پذیریم که تنها وظیفه امامان فقط ترویج و تبلیغ احکام است و نه چیز دیگر اما پر واضح است که چنین نگرشی به فلسفه وجودی امامان از پایه ویران است و با اصول اولی و بدیهی مذهب شیعه در تضاد است.»(نقد/۳۷)

پاسخ: در برداشت از روایت «اللهم ارحم خلفایی» از حیث مقدمه دوم(یعنی این که مراد از خلفای پیامبر(ص) ائمه(ع) است یا اعم از ائمه و علما است)، و مقدمه پنجم(یعنی این که آیا خلافت مورد بحث روایت اطلاق دارد یا این که به قرینه ذیل روایت تنها برای خلاف در شأن تعلیم، هدایت، تبلیغ احکام و معارف دین دلالت دارد). سه قول بین فقهای امامیه به چشم می خورد:

قول اول: مراد از خلفای پیامبر (ص) ائمه (ع) است و روایت تنها ناظر به استخلاف در تعلیم، هدایت و ترویج دین است.

قول دوم: مراد از خلفای پیامبر (ص) اعم از ائمه (ع) و علماست و روایت تنها ناظر به استخلاف در تعلیم، هدایت و ترویج دین است.

قول سوم: مراد از خلفای پیامبر(ص) اعم از ائمه(ع) و علماست، و روایت از حیث استخلاف پیامبر مطلق است.

آنچنانکه در کتاب حکومت ولایی اشاره شده قول اول، قول مرحوم آیت الله میلانی، قول دوم، قول جمع کثیری از فقهاءاعم از قائلان و منکران ولایت فقیه(از قبیل مرحوم آیت الله خویی و استاد آیت الله منتظری) و قول سوم، قول برخی از قائلان ولایت فقیه از جمله مرحوم امام خمینی است. بنابراین بین دو قول مقدمه دوم (یعنی شمول یا عدم شمول خلفای پیامبر نسبت به علما) با دو قول مقدمه پنجم (یعنی اطلاق یا تقیید خلافت) تلازمی در کار نیست. انحصار خلافت مورد بحث روایت به ائمه (ع) همراه با انحصار دلالت روایت به خلافت شأن تعلیمی ترویجی پیامبر(ص) قول یکی از فقیهان و مراجع معاصر است که نگارنده آنرا تقریر کرده است. معنای این رأی آن است که روایت تنها توان اثبات خلافت در شأن یاد شده را دارد. انحصار دلالت یک روایت در یک مطلب ملازم انحصار اعتقاد به آن مطلب نیست. چرا که دیگر شئون ائمه (ع) با ادله دیگر اثبات می شود. واضح است که اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند. در شگفتم که چگونه از دو مقدمه فوق ناقد محترم به این نتیجه ناصواب رسیده است که «تنها وظیفه امامان فقط ترویج و تبلیغ احکام است نه چیز دیگر» این نتیجه نه قابل انتساب به مرحوم آیت الله میلانی است نه قابل انتساب به نویسنده و در مجموع متأسفانه مغالطه‌ای بیش نیست که انحصار دلالت روایت را با انحصار اعتقاد خلط کرده است. توگویی با هر روایتی هر مطلب حقی قابل اثبات است! همچنانکه قائلان قول دوم (یعنی شمول خلیفه نسبت به علما و تقیید خلافت به تعلیم و ترویج دین) معتقدند که از این روایت نمی توان وظیفه ولایی و قضایی فقها بدست آورد برای امابرخی از آنان به استناد دیگر ادله وظیفه قضاوت و ولایت را برای فقها اثبات می کنند، چه اشکالی دارد قائلان قول اول نیز به استناد دیگر ادله، دیگر شئون ائمه (ع) را اثبات نمایند؟ بنابراین واضح است که دیدگاه نگارنده در نقد مقدمه دوم و پنجم روایت «اللهم ارحم خلفایی» در تضاد نبوده و اشکال ناقد محترم وارد نیست. نتیجه: دو اشکال اخیر مستندات ناقد محترم در ادعای تناقض در آرای نویسنده بود که ناوارد بودن آن اثبات شد.

اشکال هفتم: «نویسنده در مقدمه پنجم عبارتی را به نقل از قائلان به ولایت فقیه از جمله حضرت امام خمینی عرضه داشته که در آثار این بزرگواران درست نقطه مقال آن دیده می شود»(نقد ۲/۷) «نگارنده در مقدمه بخش دوم کتاب نوشته که روش بحث بدین گونه است که نخست آنچه قائلان به ولایت فقیه بویژه حضرت امام خمینی در اثبات مدعای خود اقامه کرده‌اند در قالب مقدماتی عرضه داشته، سپس به نقد وبررسی آن می پردازیم» (نقد ۲/۷، پاورقی)

پاسخ: اولاً: عبارت مورد اعتراض، بخش دوم مقدمه پنجم روایت «اللهم ارحم خلفایی» است که عیناً به این قرار است: «ضمناً عبارت فیعلمونها الناس من بعدی که در بعضی نقل های این روایت آمده است باعث نمی شود نقل های بدون این عبارت را تقیید بزند. این دو نقل، دو روایت مجزاست و نقل اول مطلق است و عبارتی که صلاحیت تقیید آن را داشته باشد در دست نیست.» (حکومت ولایی ۲۵۶) این عبارت برخلاف بخش اول مقدمه که مستقیماً از امام خمینی نقل شده‌است، نه صریحاً به ایشان نسبت داده شده نه به هیچ یک از دیگر قائلان ولایت فقیه. لذا این گفته ناقد محترم که «نویسنده در مقدمه عباراتی را به نقل از قائلان به ولایت فقیه از جمله حضرت امام خمینی عرضه داشته» نادرست و خلاف واقع است. ثانیاً: معنای آنچه در مقدمه بخش دوم کتاب حکومت ولایی (۲۱۹) آمده این است که نویسنده «نخست آنچه قائلان به ولایت فقیه به ویژه حضرت امام خمینی در اثبات مدعای خود اقامه کرده‌اند» به نقل از ایشان عرضه می کند و به این وعده خود نیز وفادار بوده است. واضح است که نه قائلان به ولایت فقیه مدعای خود را با تفکیک کامل مقدمات عرضه داشته‌اند نه ناقدان آن. لذا نویسنده چاره‌ای نداشته جز این که در هر دو مقام(تبیین و نقد) مقدمات لازم را برای هر دو مقصود استنباط و ارائه نماید. از این مقدمات آنچه فقیهان معتقد و منتقد صریحاًارائه کرده باشند، عیناً با ذکر نشانی از آنها نقل شده یا خلاصه آن با تصریح به منبع از ایشان گزارش شده است و آنچه را ضمناً بیان داشته‌اند، همراه با نشانی منبع با عبارت «رجوع کنید به» پاورقی از قسم اول تفکیک شده است. اما مقدماتی که لازمه منطقی استدلال بوده، اما فقیهان معتقد و منتقد صریحاً یا ضمناً به آن اشاره نکرده‌اند، بدون استناد به فقیهی خاص تقریر شده است. بعنوان مثال در تقریر مقدمات هفت گانه روایت اللهم ارحم خلفایی چهار مقدمه و بخش اول مقدمه پنجم از امام خمینی و مقدمه چهارم از یکی از شاگردان ایشان نقل شده و مقدمه پنجم نیز به فقیهی استناد داده نشده است. بنابراین نقل و استناد خاصی در کار نیست تا صواب و خطادر آن راه یافته باشد. صحت و سقم برداشت و استنباط نیز امر دیگری است که خواهد آمد. ضمناً نویسنده مجموعه توضیحات امام خمینی در کتاب البیع راعیناً درمقدمه سوم روایت (حکومت ولایی ۲۵۳/-۲۵۲) نقل کرده (یعنی قبل از عبارت مورد اعتراض)، بنابراین واضح است که احتمال اراده انتساب ناصواب به ایشان منتفی است. ثالثاً: فارغ از نقل و استناد خاص مطلب، در بخش دوم مقدمه پنجم سه مطلب آمده است.

۱-عبارت فیعلمونها الناس من بعدی موجود در بعضی از نقل های این روایت، نقل های بدون این روایت را تقیید نمی زند.

۲-این دو نقل، دو روایت مجزا است.

۳-نقل بدون این عبارت مطلق است و عبارتی که صلاحیت تقیید آن را داشته باشد، در دست نیست.

توضیح تلازم مطالب سه گانه: اما مطلب اول، اگر این تقیید اتفاق بیفتد، خلافت فقیهان از پیامبر فقط اطلاق بوده منحصر در شأن تعلیم و تبلیغ می شود. اما مطلب دوم: اگر دو نقل دو روایت مجزا باشند، در این صورت با توجه به این که احتمال عدم زیادت بر احتمال عدم نقصان اولویت دارد، پس صورت اصلی روایت همان نقلی است که عبارت «فیعلمونها الناس من بعدی» را دارد و لازمه این کلام آن است که در روایت واحد تقیید صدر توسط ذیل به واسطه آنچه صلاح قرینه بودن دارد آن هم به نحو اتصال بسیار قوی است، پس ذکر احتمال دو روایت مجزا برای رهایی از این محذور بوده است. اما مطلب سوم: اگر عبارتی که صلاحیت تقیید اطلاق «خلفایی» را داشته باشد یافت شود، روایت تنها خلافت در تعلیم و ترویج دین اثبات می کند نه خلافت در ولایت و زمامداری را. از این سه مطلب مطالب اول و سوم منافاتی با دیدگاه قائلان به ولایت فقیه از جمله امام خمینی ندارد.

رابعاً: به نظر می رسد دراستنباط مطلب دوم نویسنده

حکومت و مشتقات آن در کتاب و سنت غالباً در خصوص قضاوت استعمال شده است ... در زبان عربی که ملاک بحث فقهی و استنباط از کتاب و سنت است، حاکم ظاهر در قاضی است

قصور کرده، زیرا از یک سو قائلان به ولایت فقیه نقل های متعدد را روایات مجزا پنداشته‌اند بنابراین روایات متعدد قول نیست، تهایک احتمال است، و از سوی دیگر عبارت «فیعلمونها الناس من بعدی» را می توان مشیر دانست و فرض کرد نه مقید خلفایی، با چنین فرضی که قائل نیز دارد(رجوع کنید به الهدایه الی من له الولایه ۶-۶۰) تلازم ترسیم شده در مطلب دوم تمام نیست. در این مورد اشکال وارد است و اینگونه اصلاح می شود: جمله «این دو نقل دو روایت مجزا است» (حکومت ولایی /ص ۲۵۴ س ۱۳) حذف می شود و بجای آن در انتهای مقدمه پنجم این جمله اضافه می شود: زیرا عبارت فیعلمونها الناس من بعدی عنوان مشیر به مصداق است و در مقام تعیین وظیفه برای خلیفه نیست تا صدر روایت را تقیید بزند. اگر همین منوال در نقد مقدمه پنجم (۲۵۸) به این عبارت نیازی نیست: «هیچ دلیلی نداریم که نقل های متعدد این روایت مستقل باشند، بلکه احتمال اسقاط ابتدای این مرسله بسیار محتمل است و به جای آن این عبارت درج می شود: [هیچ دلیلی نداریم که عبارت فیعلمون الناس من بعدی عنوان مشیر به مصداق خلفا باشد، بلکه احتمال اینکه روایت در مقام تشریح وظیفه خطیر خلفای پیامبر در ترویج دین و تعلیم احکام باشد بسیار جدی است.]

اشکال هشتم: «در مقدمه دوم عباراتی به قائلان ولایت فقیه نسبت داده شده که در هیچیک از آثار این بزرگواران چنین ادعایی به چشم نمی خورد. اول هیچیک از ایشان نگفته‌اند روایت این رتاب یا روایت بی‌حمزه دو روایت مجزا از یکدیگرند، بلکه برعکس ادعا فرموده‌اند که این دو عبارت در واقع یک روایت بود، که در یکی لفظ الفقهاء از قلم افتاده و در دیگری چنین چیزی صورت نگرفته است. دوم هیچیک از ایشان بر این باور نیستند که روایت بی حمزه مقید و روایت ابن رتاب مطلق است. سوم: صدر و ذیل مقدمه دوم دارای تناقض است زیرا اگر کسی به این باور باشد که لفظ الفقهاء در روایت ابن رتاب از قلم افتاده به ناچار باید پذیرد اشود که این دو روایت در واقع یک روایت بوده که در برخی از نقل ها لفظ الفقهاء درج نشده است، چنین شخصی نمی تواند ادعا کند که در برخی نقل ها لفظ الفقهاء درج نشده است.»(نقد /۱۱۷ - ۱۱۶)